

از : دکتر مهدی پرهام

# فرهنگ تعاون

## دانشگاه‌های بدون دیوار

«... علمی که افزایش آن انسانی را از انسان دیگر بفرساید، همچون ثروتی که فقیری را از ثروتمندی بی‌بناک سازد زیان‌بخش است. تا وقتی علم در حصار دانشگاه‌هاست دانشجو از استاد می‌ترسد و مردم کوی و برزن از هر دوی آنها - ترس و آزادی هیچکدام نمی‌توانند همزیستی مسالمت آمیز داشته باشند» - مستخرج از همین مقاله

ناکاسه دوغ خوشبختین باشد پیغم انسانی و مطالعات فرهنگی که با تکبیر کس ننندیشم  
گر بی برگی بمرنگ مالد گوشم  
آزادی را به بندگی قسر و شوم

(مولوی)

رساله جامع علوم انسانی

مناهی ارزنده بجهان عرضه شود و می‌تواند در به‌سازی جهان سهمی بسزا داشته باشد، ولی فی‌الوقت یادآور شدیم که نباید وسوسه‌مند گردیم و آنرا یگانه راه حل مشکلات جهان صنعتی تصور نماییم و برای خود رسالتی جهانی قائل شویم و بدون اینکه زحمتی متحمل شویم و کاری در سطح جهانی انجام دهیم مدعی آموزش مردم دنیا گردیم و بعنوان نمونه قسمتی از نظرات علمای برجسته آموزش و پرورش مانند پائولو فریره برزیلی یا ژان گالتوننگ سوئدی را با گفتاری از شمس تبریزی مقایسه نمودیم و دیدیم چقدر با هم شباهت داشتند و آنچه پائولو فریره در باره خطر «فرهنگ سکوت» بیان کرده است شمس تبریزی هم از «تمام گفتن» و «تمام شنیدن» که هر دو حالت ضد سکوت و دست برهم گذاشتن است سخن گفته و تأسف

- میان بحثی که قبلاً در باره فرهنگ آزاد ساز داشتیم (فرهنگی که انسان را علیه عوامل فقر و عقب ماندگی و اسارت برمی‌انگیزد) و بحث کنونی که در حقیقت دنباله آنست مدتی نسبتاً طولانی فاصله افتاده است و برای اینکه خوانندگان عزیز سر رشته‌های بدست آرند فهرست وار از بحث گذشته می‌گذریم تا اصل مطلب که فرهنگ آزاد ساز است و باید هدف دانش‌پژوهان در هر سطح قرار گیرد فراموش نگردد.  
- در بحث پیشین نیز از عرفان مثبت (عاشقانه) که مکتبی آزاد ساز است و اندیشه را از مرز کوتاه‌نگری متشرعین فراتر می‌برد و هر نژاد و ملتی را در پهنه خود بی‌مانع و رادع پذیرا می‌شود یاد کردیم و گفتیم که این پدیده متعالی اگر به‌همت پاکان صاحب نظر در ظرف زمان ریخته شود امکان دارد چون

خورده که بر زبان و گوش و دل مردم عصر وی مهر است و در خاموشی و سکوت فرو رفته اند ، یا وقتی که ژان کالونگ از آزاد سازی ، که محور آموزش و پرورش امروز باید باشد سخن میگوید و اعتقاد دارد که سواد آموزی اگر فردا از قید مشکلات و بدبختیهای زندگی آزاد سازد و باو طریقه مبارزه را نیاموزد امری بیهوده است ، شمس تیریزی هم در باره دانش عصر خود خطاب بدانش آموختگان میگوید :

« این رسن از بهر آنستکه ازین چه بر آیدنه اینک ازین چه به چاهای دیگر فرورود ... »

همچنین در باره فرهنگ فقر ، که آنهم مثل فرهنگ سکوت از مختصات مردم عقب افتاده این عصر است و میلیونها نفر مردم دنیا را قبول آن واداشته اند و در مقابله پیشرفت و توسعه و مسوئیت ، داده اند سخن گفتیم و اکنون با برداشتی که از بحث پیشین داریم بحث تازه را چنین آغاز میکنم که آیا این فرهنگ آزاد ساز و مردمی بامدافین بی سلاح و صلح طلبی چون پائولو فرره و امثال او که دنیای صنعت آنان را از منن به حاشیه

کشانده و در نوعی انزوای محترمانه قرار داده است ، قادرست بر فرهنگی که به آخرین مظاهر تکنولوژی و وسائل توسعه طلبی مجهز است و پشتوانه ای از سلاحهای مخرب و ثروتهای کلان دارد پیروز شود ؟ بلافاصله در جواب باید بگویم پیروزی حتمی است ، همچنانکه جنگ ویتنام به پیروزی ویتنامیها انجامید و سرمایه نقشی در آن بازی نکرد و فرهنگ ویتنام که آموخته خود باری و آزاد سازی بود جنگ را برد ، اما نباید مشتبه شویم که فرهنگ کمونیزم فتح را نسبی ویتنام کرد ، بهیچ وجه فرهنگ کمونیزم با فرهنگ آدمک ساز کاپیتالیزم فرق چندانی ندارد هر دو مردمان قالبی و سبک اندیشه می پرورد .

فرهنگ ویتنام بنظر من بیشتر ریشه در مذهب بود ؛ دارد قادر مسلک کمونیزم و این مذهب بود است که در آن به انسان شان و مؤمنی والا میدهد و انسانیت را قدر و ارج می نهد و بهیچ نیروی مادی و مادیات طبیعه ای توجه نمینماید و تمام قدرتها را در انسان متمرکز مینماید و در نتیجه خود باوری و آزاد سازی را تلقین میکند و ایمانی خلق مینماید که انسان را بی بدست آوردن آزادی ، که در سرشت اوست از مرگ نمیهراسد و بنظر من کمونیزم در فاصله نیم قرن قادر به خلق چنین ایمانی در توده مردم نمیتواند باشد ، این ایمان باید سالیان سال از خانه و مدرسه و اجتماع در انسان دمیده شده باشد تا ریشه ای چنان نیرومند پیدا کند .

- فرهنگ آزاد ساز از آن جهت

موجه و قابل قبول است که با خوی و سرشت بشری هم آهنگ است ،

زیرا انسان در هر حال مختلف تکامل خود ، پس از رفع گرسنگی در

### آزادی و زیبایی

جستجوی دو چیز بوده و هست ، یکی « آزادی » تا مسوقیت زینتی و ارتباطی خود را با هموعان و سایر موجودات به دلخواه مشخص کند و دیگر « زیبایی » که شوق زندگی و بقای نسل دارد او می انگیزد و اندیشه اش را گسترش میدهد - انسان در هیچ زمان برای سنجش این دو معیار مشخص و ثابتی نداشته و یا تحول زندگی اقتصادی و تکامل اندیشه اش تغییر یافته ولی تمایل و خواستش نسبت به این دو همچنان ثابت است و با تحول مذاهب و سپس سیستمهای اقتصادی و اجتماعی و سیاسی آنها را تعبیر و تفسیر میکند و بسوی کمال میرود ، البته چون کمال نهایی ندارد همچنانکه آغازی نداشته است .

اندیشه های سازنده در شناخت این آغاز و انجام خود را مقیبه نمیکند و از آن سر نوشت محتوم و رقم خورده نمی سازند این مهمترین رسالت فرهنگ آزاد ساز است ، درست عکس رسالت فرهنگ سنتی که اندیشه های قالبی و محدود و از خود بیگانه می پرورد و در نتیجه هم آزادی و هم زیبایی را تحریف و تخطئه میکند .

با انسان تلقین میشود که آزادی انتخاب دارد و حال آنکه انسان مجبور است فلان شیئی معین را از فلان کمپانی معین خریداری کند ، فلان سخنرانی مبتدل تبلیغاتی را گوش کند ، و فلان بر نامه تلویزیونی را ببیند .

منصفانه قضاوت کنید ، چه منظره ای زشت و کریه تر از مشاهده اقلیتی است که از فرط پر خوری دارد می ترسد و اکثریتی که از فرط گرسنگی دارد می میرد یا بقول ژرژ ژوه دو کاسترو و دو کوروه منخاسم ، یکی اکثریتی که از فرط گرسنگی شب بچشمانش خواب نمیرود و دیگر اقلیتی که از ترس این اکثریت شب نمیتواند چشم بر هم گذارد .

ملاحظه میکنید آنچه این فرهنگ موهوم و تحریف شده است ، آزادیش جعلی و زیباییش با سبه است و از همه مهمتر « تناسب » که اساسی ترین معیار زیبایی و ناموس طبیعت است به عدم تناسب تبدیل شده و همه چیز را زشت و کریه کرده است ، بدیهی است چیزی که موافق طبع آدمی نبود و تناسب نداشت در چند مدتی دراز بر انسان تحمیل شود بالاخره روزی از آن سر بازمی زند و دوباره بسوی آنچه طبیعی و مناسب است باز میگردد ، همچنانکه این بازگشت چه در ممالک سوسیالیستی صنعتی و چه ممالک غربی آغاز شده است ، از اواخر و فوسولتر نیتسین از شرق و بنیان گذاران کلوپرم و متفکرینی چون سالتر و هربرت مار کوزه و گالبریت از غرب با اعتراض و اقدام برخاسته اند چون این سیستم با همه تلاشی که در نگهداریش میشود قابل دوام نیست و از هم خواهد پاشید ، وقتی نه اقلیت بر خوب دارا امتیازات تامین داشته باشد و نه اکثریت محروم و عاصی ، طبیعی است هر سیستمی با هر قدرتی از هم خواهد گسست .

ولی اینکه فکر کنیم این از هم گسیختگی همین امروز و فردا صورت میگرد باید فوق العاده خوش باور باشیم ، صنعت نوجامعه خود را تشکیل داده و فعلا در موضع قدرت نشسته است ، اگر

بیاد داشته باشید در بحث قبل گفتیم که آموزش فرهنگی مترقی قادر نخواهد بود جامعه‌ای مترقی بوجود آورد بلکه اول جامعه‌ای بوجود می‌آید و سپس این جامعه برای تثبیت و توجیه خود فرهنگی وضع مینماید.

صنعت نو هم بر اساس اقتصادی نو که قواعدش یکلی با قواعد اقتصاد کلاسیک تفاوت دارد جامعه کنونی خود را در شرق و غرب شکل داده و سپس برای موجه جلوه دادن آن فرهنگی وضع نموده و آموزش و پرورش را از سطح ابتدائی تا دانشگاه بر پایه آن استوار کرده است، این فرهنگ، فرهنگ رشد و توسعه است.

**فرهنگ رشد و توسعه**

- این فرهنگ رفاه و سعادت جامعه و افراد آنرا در تولید روز افزون و رشد و توسعه آن میداند، همانطور که فرهنگ سکوت و فرهنگ فقر با افراد

جوامع عقب افتاده آموخته‌اند که سعادت و سلامت را در خاموشی و امساک بیابند، در فرهنگ رشد و توسعه صحبت از تولید و اهمیت آنست و با ارقام و آمار و نمودارها جامعه مترقی و مرفه را ترسیم و توجیه مینمایند و میزان درصد (۰/۱) رشد نمایشگر ترقی و رفاه یا عقب افتادگی و فقر مینماید. البته باید توجه داشت که رفاه منحصرأ مربوط به جسم آدمی است و اندیشه او هر قدر مضطرب و آشفتہ باشد، بطوریکه حتی جسم را دگرگون و بیمار کند و یا منجر به جرم و جنایت و هزاران فساد دیگر گردد، ابتدا مطمئن نظر نیست، همچنین تولید هم بمعنی فرا آورده‌هاییست که سود آوو باشد تا مجموع آن نمایشگر در آمد ملی باشد و عدم توجه به روان و عواطف آدمی باین علت است که بازده مادی ندارد و نمیتواند رقمی در درآمد ملی منعکس نماید.

- دانشمندان و مؤسسات علمی و تحقیقی همه زیر پوشش تولید سود آور میروند و ارزیابی میشود که چقدر بازده سود قابل انعکاس در درآمد ملی دارند. فی‌المثل اخیراً ۱۰ ممالک متحده امریکای شمالی و انگلستان و کانادا توسط متخصصان الکترونیکی حساب کرده‌اند تا حال ۳۲ میلیارد دلار بممالک عقب مانده کمک کرده‌اند و در عوض ۵۰ میلیارد دلار از بازده مادی مغزهای مهاجر و فراری آنها در مملکت خود سود برده‌اند.

بدیهی است که پژوهندگان ادبیات و فلسفه و اخلاق نمیتوانند مورد حمایت چنین جامعه‌ای قرار گیرند، چون نه فقط بازدهی ندارند تا برد تولید ناخالص ملی، بیفزایند بلکه بر اثر تذکرات بشر دوستانه خود از افزایش این تولیدی امان می‌کهند و طبیعی است که چنین اشخاصی بشدریج منفور و مطرود میگردند.

- تمام فعالیتها بر محور تولیدی دور می‌زند که سود آور

باشد و طبیعتاً ایدئولوژی چنین سیستمی منحصرأ مصلحت و منفعت گرایی (پرواگماتیسم) است، چون هر نوع فعالیتی که مقرون به منفعت و مصلحت مادی نباشد عملی لغو و نارواست. تأسیس کنندگان قمارخانه، روسپی‌سرا، میخانه‌های شبانه و فروشندگان فیلمها و صورقیبحه، چون مالیات کلان می‌پردازند و سطح مصرف را بالا میبرند و در نتیجه به افزایش تولید کمک مینمایند تشویق و حمایت میشوند.

ای کاش همانطور که از مغزهای الکترونیکی برای بازده مادی مغزهای فراری استفاده نمودند برای محاسبه زیانهای حاصل از اضطراب و دلهره و عدم ارتباط معنوی انسانها نیز از آنها استفاده میشد و سود حاصل جهانی و ارتباط معنوی انسانها حساب میکردید، آنوقت دیگر این طبل میان تهی رشد و توسعه بسدا در نمی‌آمد و دنیا اقلاً دورنمای واقعی آسایش و رفاه را می‌دید، اما متأسفانه هر محاسبه‌ای که آهنگ رشد و توسعه را کاهش دهد برای جامعه صنعتی گناهی نابخشودنی است. اینست که جامعه صنعتی با فرهنگی که بافسونگری بیشتر شباهت دارد طوری در اندیشه مردم خود نفوذ کرده‌است که آنها واقماً پذیرفته‌اند سعادت و رفاه در تولید روز افزون و کار مداوم است، نوع کار مطرح نیست و اگر بازده این کار بجای غرور و شرف و مردمی، رذالت و بندگی و در پیوژگی باشد مهم نیست، مهم عملی است که مصرف را بالا برد و تولید را افزایش دهد. کافی است که بدانیم تشکیلات گانگستری ما قیما با بیشتر از ممالک غربی همکاری میکند.

**سیاست غذائی بجای سیاست تسلیحاتی**

فرهنگ صنعتی نه فقط در جامعه خود افراد را افسون کرده‌است بلکه با وسایل پیشرفته‌ای که در اختیار دارد آنرا به اکناف عالم صادر نموده

است، چنانکه امروز عقب افتاده‌ترین ممالک افریقائی در سود صنعتی هم شرکت میکنند و کشاورزی برایش مسأله دست هشتم شده و بسا بکلی از دور بیرون رفته است، آفریقائی از گرسنگی میمیرند ولی دولتش کارخانه پلاستیک سازی سفارش میدهد.

غرب صنعتی اخیراً با حساب دقیق صنایع دست و پاگیر و غیر حساس را به عقب افتادگان سپرده و سرعت دارد کشاورزی خود را احیاء می‌کند و با ذخیره مواد غذائی و صدور تحمیلی آن سیاست نویی اتخاذ کرده که بمراتب مهلک‌تر از سیاست تسلیحاتی است، ممکن است از خرید تفنگ و توپ و تانک روزی دولتی سر باز زنند ولی اگر گندم و گوشت وارد نکند مشکل از درد دیگر وارد میشود.

این همان مواد اولیه غذائی است که روزی صدور آن علامت عقب افتادگی بود امروز حربه‌ای برادر دست مترقیان است.

بقیه در صفحه ۷۰

## فرهنگ تعاون (بقیه)

امروز آفریقائی فلک زده سرگرم شده ناموزون صنعتی است و کشت گندم و قهوه و موز را دونشان خود می داند ناگهان درمی یابد که صحرای نو ادا و پشت بام آسمان خراشهای نیویورک بکمک اشعه لیزر آماده کشت گندم شده و دامنه های آلپ و پیرونه با احداث گرمخانه های الکترونیکی زیر کشت قهوه و موز رفته اند و او که روزی اینها را صادر مینمود ، امروز باید آنها را با اضافه ادوات کلید صنعت خود وارد کند و اگر یک روز دیر برسد مردمش یکدیگر را میدردند و واحدهای صنعتیش در دم میخوابد.

### یهودا در نقش

عیسی

یکی از خصوصیات جالب فرهنگ صنعتی خلق شخصیت دومی برای افراد است که بکلی شخصیت اصلی و اولی آنها را تحت الشعاع قرار

میدهد ، با هر کس مواجه میشوید او را در نقش دیگری می بینید یهودا در نقش عیسی و آلکاپون بازیگر نقش لئینکلن و چومبه در نقش لومومباست .

مبهوت میشوید وقتی می بینید کلمات هم مثل اشخاص معانی خود را عوض میکنند ، زبانی سمبلیک متداول میشود که مثل زبان زرگری هم مفهوم و هم نامفهوم است ، فی المثل سخن از خوشبختی و رفاه است ولی انسان میفهمد که منظور بدبختی و گرفتاریست .

این همان حالت از خود بیگانگی است که فرهنگ صنعتی میسرک آنست و بکمک آن آدمها را بهسولت به آدمک میبلد میکند و ملاحظه میکند که در کار خود کاملاً موفق است و آنچه سایر فرهنگها در طول قرون برای آدم شدن مردم مجاهده کردند و توانستند این فرهنگ برای آدمک شدن آدمها بفاصله ای کوتاه کرده است و دارد سرعت موفق میشود ، پس نباید خیال کرد که میتوان باسانی آنها از میدان بدر کرد و لاجرم همانا نولوژی که اشاره نمودم از هم گسستگی بهسولت انجام نمیگیرد و عرضه کردن عرفان مثبت که مکتبی آزاد ساز است فوری دنیای صنعت را بزانوند نمی آورد و معنویت گرایی جای مادگرایی نمیگیرد و ناگهان جهان از جهنم زباله و دود و فقر و کسرتی و سرعت جنون آسای تولید و مصرف بیرون نمی آید و به بهشت آرامش و بی نیازی و برابری و سیری قدم نمیگذارد و هوایی چون دم صبح مشام جانها را معطر نمی کند ، کار سخت است و مبارزه ای پی گیر لازم است .

این نکته را برای روشن شدن ذهن جوانان پر شور و حقیقت جو باید بگویم که فرهنگ صنعتی فقط مولود سیستم اقتصادی غرب نیست تا استنتاج گردد که غرب اغواگر است و در آن خبری نیست ولی شرق صنعتی حقیقت گر است و همه خبرها در آنجاست متأسفانه صنعت نو در شرق و غرب خطوط مشترک دارد و فرهنگ هر دو آدمک ساز است منتهی یکی

آدمک سوسیالیست و دیگری آدمک کاپیتالیست بار می آورد ، آدمک در هر حال و موقعیت آدمک است و از خود اراده ای ندارد .

این خطوط مشترک را باختصار شرح میدهم تا معلوم گردد چرا اینها با دواید نولوژی بظاهر متضاد در مسائل حاد بین المللی باهم کنار می آیند .

### ۱- برنامه ریزی

هر دو سیستم سوسیالیستی و کاپیتالیستی نو برنامه ریزی میکنند و حال آنکه در اقتصاد کاپیتالیستی کلاسیک بعلت آزادی رقابت برنامه ریزی دقیق میسر نبود . امروز شرکت های چند ملیتی دیگر رقیبی ندارند .

### ۲- دخالت دولت

در اقتصاد سرمایه داری کلاسیک دخالت دولت در امور اقتصادی گناه نابخشودنی بود ، ولی امروز ضرورتی غیر قابل اجتناب است ، دولت بزرگترین سرمایه گذار و بزرگترین خریدار است .

### ۳- حمایت دولت از کارگران

در سیستم سوسیالیستی حمایت دولت از کارگران امری بدیهی است ولی در سیستم سرمایه داری جای تعجب است ؛ که البته امروز تعجبی ندارد چون دیگر کارگر نقش مبارز ندارد و با مزایایی که میگیرد دیگر خطری محسوب نمیشود و سندیکاها نیز کارفرمایان را نمیتوانند تهدید نمایند زیرا کارفرما و دولت بیش از سندیکا به کارگر میرسند و نقش سندیکا امروز نقش دست دوم است و اغلب دلان انتخابات در دنیا هستند .

### ۴- همبستگی واحدهای تولیدی

تمام کمپانیهای بزرگ چه امریکائی و چه اروپائی با سهم شدن در منافع یکدیگر و تقسیم جهان به بازارهای مسورد نظر خود ، مانند واحدهای تولیدی سوسیالیستی با یکدیگر مرتبط و مشترک المنافعند .

### ۵- تزلزل در بنیان مالکیت

در واحدهای بزرگ تولیدی غربی امروز دیگر سرمایه گذاران اولیه نمیتوانند چون صاحب سرمایه هستند تصمیمات خود را به افراد فنی تحمیل کنند و بدون داشتن دانش کار رهبری دستگاه را بعهده گیرند ، در واقع مدیریت از مالکیت سوا شده است و حتی انحلال و تعطیل کارگاهها در اختیار مالکان نیست و تمام اختیارات و اخذ تصمیمات بر

عهد کادر فنی است و در حقیقت اصل کلی الناس مسلطون علی اموالهم و انفسهم از قدرت افتاده است و مالکیت مانند مالک سوسیالیستی در حالت احتضار است .

### ۶- مصرف کننده از خود بیگانه

امروز مصرف کننده در هر سیستم بدون اراده مجبور بخیرید چیزی است که تولید کننده با او عرضه نمی‌آید و کمترین آزادی انتخاب در خرید ندارد.

### ۷- قیمت عادلانه

بخلاف سابق که در سیستم سرمایه‌داری قیمت بالا مطمئن نظر سرمایه‌داران بود امروز مثل مالک سوسیالیستی قیمت نزدیک به قیمت تمام شده است، ولی در عوض تولید زیاد و مشتری فراوان جبران آنرا مینمایند و سودی نصیب میکند که طرف مقایسه با سود حاصل در بازار آزاد سابق نیست .

ملاحظه می‌فرومائید که هر دو سیستم خطوط مشترک دارند و بهمین مناسبت سازش آنها مایه تعجب نیست و بوضوح می‌بینیم که هر دو مناطق نفوذ و بازارهای نهان و آشکار دارند و هر دو یکدیگر را خیلی خوب حفظ مینمایند، اقتصاد هر دو اقتصاد جنگی است یعنی بر محور تولید عظیم سلاحهای جنگی و فروش آنها به سایر ممالک می‌گردد و بالنتیجه جنگ و محاصره لازم می‌آید آنهاست و سعی میشود بنحوی آنها را اکناف عالم در آید و زنده چنانکه وقتی جنگ و یتمنام خاتمه می‌یابد با فاصله‌های کوتاه جنگ آنکولا آغاز میشود .

جنگ آنکولا دیگر اسمش جنگ نیست در واقع سرمایه‌گذاری است . این اقتصاد جنگی و خطر گسترده آنست که متفکران جهان را باندیشه واداشته و بانیان کلوب درم با برانگیخته تا بدنیای سرمایه‌داری زنده دهند که عنقریب این تولید فراوان و مخرّب بشریت را در لجن‌زار زباله و کثافت و هوای مسموم و جنگ بلا انقطاع نابود خواهد کرد و اندیشمندی چون زاکاریف و دنیا سوسیالیستی را محکوم کنند که ادامه اختلاف افکار و تمایلات تجاوز طلبی و اقتصاد جنگی منجر به نابودی بشریت خواهد شد و این همان راهی است که اکنون غرب می‌رود و پایان آن پایان حیات آدمی است .

### زوال جامعه مصرفی

این جنگ خطر در تمام نقاط عالم کما بیش زده شده است کفرانها و اقداماتی که برای پاکسازی محیط زیست در همه جا انجام میشود - چون توجه بمسأله پاکسازی محیط زیست یعنی کاستن از سرعت تولید و صرف کمتر مواد سوختنی و صرف نظر کردن از تولید زیاد و کم دوام .

- تمایل به نوعی سوسیالیسم دموکراسی سوئدی در جهان و جدایی احزاب چپ اروپا از مسکو و حذف شمار دیکتاتوری پرولتاریا و هم اعتراض سرمایه‌داران کوچک در ممالک غربی به شرکت‌های عظیم چند ملیتی، همه نشانه احساس این خطر و سر خوردگی از سیستمهای افراطی چپ و راست امروزی است، به خصوص کوشش برای ابداع یک پول بین‌المللی که خود راه گشای تحولی در سیستم ارزیابی جهان است و مقدمه‌ای خواهد بود تا بندریچ پول نقش حساس و تعیین کننده فعلی را از دست بدهد، چون تا پول ملاک سنجش ارزشهاست آتش همین آتش است و کاسه همین کاسه و دانش علمی که باید آزاد ساز باشد و با انسان طریق‌رهایی از اسارت و خرافات را بیاموزد در حکم بر گهای اسکناس میشود که ارزش هر برگ با رقم روی آن نقش شده است - برای الین می‌بینیم ورقه‌های دیپلم و لیسانس و دکتریا مانند اسکناسهای ده تومانی و صد تومانی و هزار تومانی در بازار کار و سرمایه ارزش - گذاری میشود و دانش نه فقط دیگر خاصیت آزاد سازی ندارد بلکه مایه گرفتاری‌های تازه و وسیله ترساندن بیسوادان از باسوادان شده است و همانطور که آدم ثروتمند از فقیر با تفرعن فاصله می‌گیرد و از قدرت خرید خود او را می‌ترساند با سواد هم از بی سواد با نخوت دوری مینماید و اوقاتی که باید در ایگان در خدمت آموختن ب دیگران کفارد و از آن لذت برد و مؤسسات علمی و دانشگاهی می‌فرشد و از بر گهای ددشت اسکناس لذت می‌برد و تقصیری هم ندارد چون پول وسیله اعاشه است و جامعه کار علمی او را با پول ارزیابی میکنند - بدیهی است علمی که افزایش آن انسانی را از انسان دیگر پست تر سازد - همچون ثروتی که فقیری را از ثروتمندی بیمناک سازد زیرا بخشش است و چنین ارزیابی کاسبکارانه بی میان استاد و دانشجو فاصله علمی اندازد و استاد بیشتر به پول فکر میکند تا به دانشجو و جامعه و این ارزیابی پولی همیشه دو گروه فقیر و غنی را مقابل هم می‌گذارد که بر خورد آنها غیر قابل اجتناب است این بن بست هاست که متفکران و دوراندیشان جهان را بتلاش واداشته و بیک تغییر بنیادی در سیستمهای اقتصادی و فرهنگی جهان معتمد ساخته است و آینده نگران این تحول را در سال دوهزار با حسابهای علمی دقیق قطعی میدانند و مؤسسه هودسن آمریکا با انتشار نتیجه تحقیقات ها اشنندان آینده نگر خود مدتها قبل صریحا اعلام کرده که در دهه دوم سال دوهزار ملاک سنجش ارزشها پول نیست (درین باره قبلا بحث کرده ایم) - اجمالا اینکه دنیا از این سیستم اقتصادی و فرهنگی که مولد ترس و اضطراب است به تنگ آمده و در صد دیاقتن سیستم نوی است که در آن انسان از انسان نترسد - این همان تمایل فطری آدمی به آزادی و زیبایی واقعی است که متأسفانه نمی‌خواهند با فشار ایدئولوژی در ممالک سوسیالیستی و با جاذبه غنا و ثروت در ممالک سرمایه‌داری، قلابی و با سمه‌ای آنرا به او تحمیل کنند ولی افزایش خشونت و تراکم پول حاصلی جز ترس بیار نیآورده است، و انسانی که ترسید دیگر آزاد نیست و مفهوم آزادی بایش می‌میرد و همینکه آزادی مرد مفهوم زیبایی هم با آن می‌میرد و مرگ این دو امر روزگاملا محسوس است - می‌بینیم

اکثریتی تیره بخت محکوم به قبول فلان سیستم اقتصادی بمصرف فلان جنس معین و شنیدن فلان گفته معین و مبتذل است و خیال میکنند که آزادی دارد و اقلیتی اغواگر برای اغفال و تخدیر او همان کاری را میکنند که مرحوم لوطی غلامحسین شعبده باز میکرد در جبهه راست يك سري تصاویر و فیلمای قبیح و شهوت انگیز به مشاهده اش میگذارد و صدها جور قرص و گرد و مواد مخدر به خوردش میدهد و در جبهه چپ يك مشت تئوری و فرمول بمنزله فرومی کند، تا این آزادی قلابی و زیبایی با سمه ای را باور کند، طبیعی است چنین اغوا در اغوائی جز خشونت و فساد و فحشا و جنگ نمیتواند حاصل دیگری داشته باشد.

عرفان  
و  
سیستم تعاونی

سیستمی که تا حال هم راست گرایان و هم چپ گرایان نتوانسته اند آنرا تخطئه کنند. سیستم تعاونی است و هم اکنون در ممالک اسکاندیناوی و انگلستان و

فرانسه و آمریکا و شوروی (بصورت کالجوز) و اسرائیل (بشکل کپیوتس) در درون سیستمهای مختلف و متضاد خود آنرا عمل میکنند.

این انترناسیونالیسمی است که تقریباً تحقق یافته و در راه تکامل است، مدینه فاضله (اقبوی) نیست که در انتظار آن باید نشست.

درین سیستم آزادی نسبی وجود دارد و هر پول تا اندازه ای گرفته شده است، بطور مثال در يك شرکت تعاونی هر فرد صاحب يك رأی است و لولاینکه دارای هزار سهم باشد یعنی زیاده سهم که علامت قدرت پولی است قدرت تصمیم گیری او را زیاد و بر دیگران تحمیل نمیکند، ارزش انسان به اندیشه او بست نه مقدار پولش، مثلاً آنکس که هزار سهم دارد چنانچه پیشنهادی نامعقول کرد رد میشود و کسی که يك سهم دارد اگر نظریه معقولی داد قبول میگردد، باین ترتیب زهر کهنه پول که قدرت تصمیمی آنست گرفته شده و تفکر و دانش و مدیریت جای آنرا گرفته است از طرف دیگر تساوی و برابری انسانها تحقق یافته و در يك مجمع تصمیم گیری کسی که يك سهم دارد از فقر خود سرفرازمند نیست و آنکس که هزار سهم دارد نمیتواند به ثروت خود بیبالد و چه بسا که از پیشنهاد نامعقول خود سرفرازمند و شرمسار میگردد. و آنکه این سیستم مالکیت را نفی نمی کند و جالبتر اینکه تجمع و تراکم پول که تمام بلايا و مصائب امروز از آن بر میخیزد تحقق نمی پذیرد و فرصت بهره روری پیدا نمی کند و مهمتر اینکه دو خواست فطری انسان (آزادی - زیبایی) در آن بحد کمال رشد میکنند، چون وقتی برابری بود آزادی خود بخود تحقق می پذیرد و زیبایی حقیقی که شرط تحقق آن متناسب است جلوه گر میشود، خیال نمیکنم منظره ای زیباتر و دلپسندتر از این باشد که جمعی برای تأمین زندگی و آسایش یکدیگر صمیمانه کار کنند و متنی برهم نداشته باشند، طبیعی است وقتی تعاونیهای مختلف باهم ارتباط برقرار کردند

معنای آن این خواهد بود که تمام افراد مملکت با علاقہ برای تأمین زندگی هم مجاهد میمانند و بدیهی است وقتی مملکتها باهم از این طریق ارتباط پیدا کردند و حاجت یکدیگر را بر طرف نمودند آنوقت در حقیقت مثل ایست کسه تمام افراد بشر برای آسایش و رفاه یکدیگر می کوشند و تردیدی نیست که این نحوه کار بقای بشریت را تضمین میکند.

اما آنچه در بحث قبل راجع به عرفان مثبت گفتیم که اگر در ظرف زمان ریخته شود میتواند آنرا در سطح جهانی عرضه کرد با خضار باید بگویم که ظرفی درین زمان متناسب تر از سیستم تعاونی برای آن وجود نخواهد داشت، چون امروز هیچ آئین و مسلکی نمیتواند قابل قبول باشد، مگر اینکه برای معتقدین خود يك سیستم معقول اقتصادی برای زیستن عرضه کند - بدیهی است که عارف و صوفی (بهاختلاف معنی این دو کاری نداریم) درین زمان نمیتوانند زندگی خود را از مخرج خیرات و مبرات و نذورات تأمین کنند و فقط با انتظار رزق مقسوم بنشینند، حتماً باید کاری انجام دهند و این کار میباید در جهت جامعه و برای رفاه خود و دیگران باشد و کار دسته جمعی تعاونی نمونه سالم این نوع کار است.

اگر آگاهانه بنگریم علل پیدایش عرفان مثبت تقریباً شبیه به علل پیدایش سیستم تعاونی است، چون همانطور که سیستم تعاونی دلالت و واسطه - های تجاری و از میان بر میدارد و مستقیماً تولید کننده را با مصرف کننده روبرو میکند، عرفان هم شفاعت کننده گان و متشرعین متظاهر، که در واقع دلالت کرم و بخشایش الهی هستند و خود را بین خالق و مخلوق واسطه قلمداد میکنند. کنار می زند و مستقیماً مخلوق و خالق را در پهنای نامتناهی وجود باهم در می آمیزد.

من میخواهم لطف حق با واسطه  
که هلاک خلق شد این رابطه  
(مولوی)

این وحدت وجود، که در واقع ایدئولوژی عرفان مثبت است از اتحاد، و اتصال، بذات پروردگار که عرفان آمیخته به زهد پس از ریاضتها و طی مراحل امکان پذیر میداندست بمراتب گسترده تر و جامع تر است و از جهت تعبیر و تفسیرهای ظریف عارفانه فعلا مورد بحث مانیت، اجمالاً اینکه این اندیشه از بدایع اندیشه های انسانی است و در تاریخ آزادی و خودیاری انسان نقطه عطف برجسته است، چون ارتباطی که بین انسانها از یک طرف و سایر موجودات از طرف دیگر برقرار می کند بسیار در خود تعمق و تفکر است. هر انسانی برای خود مملکتی مستقل است و با انسانهای دیگر که استقلالی بهمان درجه دارند ندیده و نشناخته ارتباطی معنوی برقرار میکنند - بدیهی است که این ارتباط ناشی از ترس و وحشت و ملاحظه کاری سیاسی نیست و طبعاً نشأ دولت و مسلک

نمی‌تواند آنرا متزلزل سازد.

جالب اینست که این ارتباط با سایر موجودات نیز در همین حد برقرار می‌شود، گویی درازل آفریدگار برای پدید آوردن موجودات در نهایت لطف و بخشندگی از وجود خود ما یه گذاشته است و همچون جام بلورینی بااراده درهم شکسته و به قطعاتی ریز تقسیم شده است و از هر قطعه موجودی پدید آمده و لابد انسان از قطعه ای که اندیشه او بوده شکل گرفته و به همین دلیل چون او میسبب پدیدتواند اراده کند و خلاق و بخشنده باشد (لقد کر منابنی آدم)

ازین تعبیر اساطیری و هوشمندانه که بگذریم می بینیم نظرات علمی هم چون به قاطعیت حقیقت را عیان نساخته اندگاهی با اساطیر منطبق میشوند، بطور مثال اخیراً فیلسوف و متفکر معاصر فرانسوی میشل سر (Michal - Serre) در کتاب جنجالی خود بنام زولا ضمن اینکه بی نظمی را که فیزیک نو در حرکت کائنات مقدم بر نظم میدانند تأیید میکنند و برای جهان مرکزی قائل نمیشود، اصولاً کائنات را مولود ذرات نیرومند و سوزان نور (فوتون) میدانند که ابتدا همچون ابری مفرام در حال انبساط و پراکنندگی بوده و اینک نیز همچنان در حال انبساط و سازندگی است.

این ذرات از ابتدا با هم در ارتباطند (تئوری انفورماسیون) و ارتباط کنونی موجودات دنباله آنست و خلاصه ارتباط و شالوده هستی است.

اگر تمدن صنعتی را مخرب ارتباط واقعی که ارتباط معنوی انسانها باهم و سایر موجودات است بدانیم و با اصطلاح مزورانه وسائل ارتباط جمعی اغواشویم و آنرا ارتباطی کاذب یعنی ارتباطی که منحصرأ در جهت سود آفرینی است بدانیم، آنوقت درمی یابیم که ایدئولوژی عرفان یعنی وحدت وجود چقدر هوشمندانه تعبیه شده است.

ملاحظه کنید در عصری که انسان صنعت گرا با بی رحمی طبیعت را غارت میکند و حیوان و نبات را می کشد و می خشکاند و محیط زیست خود را بجهدی می آلود که خود نیز در آن زنده بگور می شود، چقدر این اندیشه لطیف می تواند اثر بخش گردد در من شخصاً خیال نمیکنم میان این مکتب آزاد ساز که راه تکامل اندیشه آدمی را تا بی نهایت بدون مانع و رادع همواره کرده است با سیستم تعاون که انسان مصرف کننده و تولید کننده را از شردلان خون آشام آزاد میسازد و پرورش سالم «جسم» آدمی را تأمین مینماید نتوان رابطه ای برقرار کرد - هر دو، یکی جسم آدمی و دیگری اندیشه آدمی را از دست واسطه ها خلاص میکنند، این تلفیق میتواند فرهنگی انسانی بوجود آورد که در حقیقت باید آنرا فرهنگ تعاون نام گذاشت و بی تردید به فاصله ای کوتاه یادشوم فرهنگ فقر و فرهنگ رشد و توسعه از خاطرها محو خواهد شد و انسان

آزادمنشی پرورش خواهد یافت که فقط به اندیشه خود و انسانهای دیگر متکی است و من در بحث های گذشته او را «انسان متعالی» نامیده ام.

اگر این تلفیق با فراست صورت گیرد با کمک آموزش و پرورش نو که آزادسازی و خودیاری محور آنست و این عرفان مثبت میتوان همانطور که برای مبارزه جهت به سازی جامعه و زندگی روزمره آموزش گرفت برای آماده شدن و پذیرش بی وحشت و هراس مرگ هم آموزش لازم دید، آنوقت طبیعی است انسانی که اندیشه اش در بقای جامعه سهیم شد و معنی جاودانگی را فهمید دیگر برای بقای جسم خود تا آنجا پیش نمیرود که هزاران نفر را قربانی کند و برای زیستن به زوالتی تن دهد.

درین فرهنگ، آموزش و پرورش بمعنی کلمه آزاد سازاست و گرد دانشگاهها حساری وجود ندارد و تحصیل دانش به مدتی معین محدود نمی شود، چون کار جمعی محور فعالیتهاست، دانش ضمن آن آموخته خواهد شد و مدارج تحصیلی دیگر مطرح نظر نیست و انسان همیشه در حال آموزش و آموختن است و آنچه هدف فرهنگ صنعتی ما بوده که :

- زنگهواره تاگوردانش بجوی - تحقق می یابد -  
هم اکنون دانشگاههای آزاد در دنیا نمو نه این نوع دانش اندوزی است و خوشبختانه مادر حال تجربه آن هستیم، همچنانکه سیستم تعاونی را هم در قسمتی از کشاورزی تجربه میکنیم ولی زمان نسبتاً طولانی برای تجربه در سایر شئون لازم است تا نتیجه مطلوب حاصل گردد.

اگر روزی دنیا این سیستم را بپذیرد و تکمیل کند دیگر نه فقیری و چو خواهد داشت که اثر و تمدنی هرسانک باشد و نه کم سوادی که از باسواد بترسد.

ولی همانطور که عرفان محدوده شریعت را به کائنات نامحدود مرتبط مینماید، فرهنگ تعاون هم میباید زبان تمثیلی عرفان را از محدوده خواص بیرون آورد و برای عوام قابل فهم سازد.

انسان به خود ویاری انسانهای دیگر متکی است و تنهایی، که همیشه رنج ابدی انسان گمان میشد از میان بر خواهد خاست بیرون ز تو نیست هر چه در عالم هست از خود بطلب هر آنچه خواهی که تویی (مولوی)

- در خاتمه این بحث تذکر و تأکید این نکته ضروریست که بکار بستن عرفان درین عصر همانطور که اشاره رفت در وهله اول مشروط به آمیختگی آن با یک سیستم اقتصادی انسان

گراست که پول در آن نقش اساسی نداشته باشد تا بر اثر این آموزش بعد دوم فرهنگ یعنی فرهنگ سیرت پرور و آدم ساز بتواند فرهنگ رشد و توسعه و آدمک ساز را تعدیل و کنترل کند و روح و جسم آدمی را یکسان پرورش دهد .  
- در چنین سیستمی است که عرفان زنده و شکوفامیگردد و گرنه آموزش عرفان به تنهایی نمیتواند چنین سیستمی را بوجود آورد .

امیدوارم خوانندگان عزیز نظر پائولو فرره را فراموش نکرده باشند که میگفت :

آموزش و پرورش يك جامعه مرفقی نمیتواند جامعه منطقی را مرفقی سازد و تا جامعه تغییر نکند و در راه ترقی نیفتد هیچ آموزش و پرورشى ولو در حد اعلاى تجدد و ترقى نمیتواند ثمر بخش گردد ، لاجرم آموزش عرفان هم قبل از اینکه سیستمی چون سیستم تعاونی بر شئون مختلفه سلطت نگردد کمترین تأثیری نخواهد داشت و بکس مایه رواج انزوا طلبی و اعتقاد به کشف و کرامات میشود که خود اسارلی غم انگیزتر است .

هم اکنون بعضی از وسائل ارتباط جمعی در باره حرکات محیر العقول برخی از افراد صاحبه هائی را منعکس می کنند و از حالات و مراسم آنان فیلمهائی بنمایش میگذارند که متأسفانه نه فقط مفید فایده ای نیست بلکه چنانچه بلافاصله پس از نمایش فیلم با بیانی مستدل ذهن بیننده را روشن نمایند زبانهای جبران ناپذیر بار خواهد آورد بخصوص برای جوانان سرخورده سنی مهلك است .  
- هیچ معلوم نیست از فرو بردن سیخ و میخ در پوست بدن یا شیشه و آتش خوردن و شرح سراز قفا تا حلقوم بریدن میخواهند چه چیز را اثبات کند ؟

- فرض کنیم تمام این حوادث اتفاق افتاده باشد ، و غرض این باشد که بخواهند اثبات کنند در انسان قدرتی نهفته است که قادرست با آن این عملیات خارق العاده را انجام دهد ، بسیار خوب ، ولی آیا در دنیا هیچ کار دیگری جز آتش زدن شیشه و قالی خوردن و اتومبیل و دست مردم را بلعیدن نیست که بشود یا انجام آن وجود این قدرت را اثبات کرد ؟

این نیرو را باید فقط درین کارهای سفیهانه صرف نمود ؟ نمیشود آنرا مثلاً برای شفای بیماران و طردو نابودی مفسدان و جلوگیری از حوادث ناگوار و برنامه ریزی های رفاهی بکاربرد ؟ آیا هدف نهائی از تحمل اینهمه رنج و ریاضت و بروز خلوص و ایمان اینست که روزی انسان بتواند آتش و شیشه بخورد و سر مردم را از قفا تا حلقوم ببرد اما در پشت گوش دهها مشکل حل نشدنی وجود داشته باشد و او قادر نباشد کوچکترین استفاده ای از امکانات روحی خود بنماید و همچنان در بدن خود سیخ فرو کند و آتش و شیشه بیلعد ؟ واقعاً این مسخره نیست ؟

آیا نهصد سال قبل خواجه عبداللہ انصاری هم مثل من و شما درین زمان همین احساس بی هدفی و مسخرگی را از

مدعیان کشف و کرامات نکرده گفته است ، اگر در هوا یروی مگسی باشی و اگر بر آب روی خسی باشی ، دل بدست آرتا کسبی باشی .

- تمام حرفها بر سر همین کس شدن است که بر اثر ارتباط با انسانهای دیگر و آگاهی بر قدرت خلاقه عظم انسان بدست می آید و بقیه آنچه مایه به اعجاب در آوردن افسانهها گردد در عداد همان تروتی است که فقیر را از غنی میترساند و سواد است که با سواد شاید چون حربه ای برای ترساندن بی سواد بکار میبرد و همان طور که شرح دادیم انسان آزاد نمی پرورد و همیشه یکی را از دیگری میترساند .

- اما این نیروی خلاقه انسان همان نیرویست که بصورت اراده و ایمان در بعضی ملل آسیائی بدون چله نشینی تجلی کرد و توانست قدرت تخریبی سلاح و ثروت را خنثی کند و بنظر من احترام آمیخته به تحسینی که ازین پایداری شکست انگیز با انسان دست میدهد به مراتب بیشتر نمایشگر قدرت نهفته در آدمی است تا حیرت آمیخته با ترسی که از مشاهده شیشه و آتش خوردن و بلعیدن قالی و اتومبیل به مرد عامی دست میدهد و شایسته است مسئولین برنامه های تلویزیون که اغلب مردمی دانش پزوهند سعی نمایند با توسل به دوربین عکاسی صدق و کذب خوردن قالی سه متری و سر از قفا بریدن را اثبات نمایند بلکه هر چه خودتر بهتر است با يك توضیح مستدل علمی به بحث خاتمه دهند ، چون اثبات کار عبث خود کاری عبث تر است .  
- در عصری که ذره شکافته شده و قدرت نهفته در آن

جلوه تخریبی و شیطانی خود را در هیروشیما نشان داد و هم اکنون از قدرت سازندگی و ایزدی آن دارند بجای نیروی محرکه نفت استفاده مینمایند ، دیگر موضوع داوری ایزدی باطنی است که قوانین بدون جزائی و مدنی گذاریم و در سطحی بالاتر بان بنگریم .

وقتی علم در پیکر آدمی میلیاردها ازین ذرات نیرومند یافته است که اندیشه آدمی تازه سرسوزنی از قدرت آنها بهره گرفته و این تمدن عظیم را بوجود آورده است گمان نمیکنم صرف وقت برای اثبات خوردن شیشه و آتش ضرورت داشته باشد بلکه باید اندیشید که چه عظمت هائی در آینده با نظر انسان است .

هان تا که سر رشته خود گم نکنی

خود را ز برای نیک و بد گم نکنی

رهبر توئی و راه توئی منزل تو

هشدار که راه خود بخود گم نکنی

منسوب به سهروردی ( شیخ اشراق )

نقل این مقاله برای تمام مطبوعات آزاد است بشرطی که

عبارات تحریف نشوند و عنوان تغییر نکند .